



نگاهی به فیلم «بی‌حسی موضعی» حکایت بی‌حسی مطلق و درد بی‌دردی!

محدث میرحسینی

نوشتن درباره فیلم «بی‌حسی موضعی» کار دشواری است چرا که نوشتن در حوزه نقد و تحلیل اثری که «وجود ندارد» باید هم دشوار باشد و بدیهی است که این دشواری نوعی آزار هم به دنبال دارد چون ناشدنی است! ولی خوب؛ وقتی خود این فیلم، شدنی شده و ارکان، قاعدا نقدش هم شدنی می‌شود! بی‌حسی موضعی یک مجموعه تصاویر به همین متصل است که نمی‌شود نام «سینما» بر آن گذاشت به دلیل آنکه هرچه که باشد، سینما نیست؛ حال اینکه چیست، بماند برای قضاوت تاریخ! البته اگر در تاریخ سینمای ایران بماند؛ که بعید است.

در اِسن «فیلم»، ما با تعدادی آدم روبه‌رویم که نمی‌شناسیمشان و تا آخر فیلم باید رفت و آمد و «همین‌طوری» بودنشان را تحمل کنیم و مفروض بگیریم که داریم فیلم می‌بینیم!
مقادیری شبهه ایپزود کاری باسمه‌ای، مقادیری انعکاس اختلالات جنسی، مقادیری روشنگر بازی سینمایی، مقادیری افکت و حرکت و بازی فرمی، مقادیری رهایی فروسته، بی‌فیلنامه و بی‌کارگردانی و در بی‌وجه‌ترین شکل ممکن متصور. همین! منتظر چیز خاص دیگری در این «فیلم» نباشید.

حکایت این است که «جلال» نویسنده‌ای بی‌محصول که از فشار ذهنی در رده داد است، متوجه تغییری در زندگی خوهارش -ماری- به واسطه مردی به نام شاهرخ می‌شود. پس خانه پدری را ترک می‌کند. ما یک شب با او و دو‌ست آهنگسازش بهمن و راننده تاکسی عجیبی به نام ناصر همراه می‌شویم. وجه مشترک این سه نفر این است که هر سه در وضعیت بی‌حسی به سر می‌برند. اما شب آبستن اتفاقاتی عجیب است برای این پنج نفر …»

اولا باید گفت که اِباد داستانی در کار نیست. ما در این فیلم با خرده ذهنیاتی مایلیخویلابی روبه‌رویم که مثلا بنا بوده بی‌حسی موضعی «یک شب عجیب و پر حادثه» را روایت می‌کند. اما حتی شبش هم شب نیست و حادثه‌اش حادثه و بی‌هیچ ربط و نسبتی و صرفا پر مبنای متحرک بودن تصاویر و وصله پینه شدن سکاس‌ها می‌فهمیم که باید این صحنه‌ها را اینجوری پشت‌سر هم ببینیم! کما اینکه می‌شود هر جور دیگری و با هر ترتیب و صورت دیگری هم دیدشان.

مریم نقش اول زن این فیلم پس از گذراندن تاریخی پر قصه و چالش موفق می‌شود با شاهرخ ازدواج کند. همزمان برادر مریم از ازدواج خود نه‌ر فخر راضی نیست و سعی می‌کند رابطه مریم و شاهرخ را به هم برزند. او در این راه با یک راننده تاکسی آشنا می‌شود.

این آشنایی، حوادث «دور از انتظار» و «غافلگیرانهای» را باعث می‌شود و نشانگر اینکه سرنوشت تمام این افراد «به طور کاملا غیرمنتظرانه‌ای» با یکدیگر «گره خورده» است.



این کل ماجرای است که به‌عنوان یک ایده اِتر در ذهن فیلمساز شکل گرفته‌ بوده اما واقعیت این است که اینها صرفا زور زدن نگارنده برای فهم احتمالی تصور و ذهنیت احتمالی فیلمساز است و الا در خود فیلم چنین چیزهایی نمی‌بینیم.

«بی‌حسی موضعی» را نمی‌توان در داستان یک خطی و قصه و اتفاقات مشخص تعریف کرد چراکه اصلا چنین مولفه‌هایی در آن وجود خارجی ندارد و نویسنده فیلمنامه تنها کاری که توانسته - و نتوانسته- انجام دهد این است که در جریان داستانش تماشاگر را چار در چار به شکل مذبحخانه‌ای غافلگیر کند و در عین حال، چه به جهت عنصر زمان و چه مکان و چه مواجهه با تیتیکال این آدمهای سرگردان و رها شدن در ناندستان این فیلم، ما اساسا با یک موقعیت به شدت بی در و پیکر و بحرانی به جهت ساختار سینمایی روبه‌رویم.
بله البته که شخصیت‌های فیلم، شب عجیب و غریب و پر از حادثه‌ای را می‌گذرانند. خود ما به‌عنوان تماشاگران بخت برگشته این فیلم هم در طول تماشايش چنین حسی داریم؛ یک بی‌حسی موضعی! همین را می‌خواستید آقای فیلمساز!؟

واقعیت این است که همین موقعیت‌های مثلا ایپزود غیرعادی هم هیچ‌کدامشان در راستای رسیدن به هدف محتمل داستانی و تعریف احتمالی از پیش مفروض گرفته شده فیلم نیستند.
در واقع اصلا معلوم نیست کارگردان و نویسندگان فیلم، از اتفاقات مختلفی که رخ می‌دهد برای بیان چه موضوعاتی می‌خواست‌اند استفاده کنند و چرا در این میان، این کاراکترهای بیچاره را مجمل کرده‌اند! اما از همه این نکات و مسائیل که بگذریم یک موضوع درباره فیلم «بی‌حسی موضعی» قابل توجه و اشاره است و آن اینکه هرچند تدریجی منفعلانه و خام دسته‌ان در رسیون تاریخ مصرف گذشته عبدالرضا کلامی و ایپزود ساری‌های بی‌زمان و بی‌مکان و بی‌بوم و بر اوا، که مدتی «بی‌خود و بی‌جهت» ادامه یافت و به گسستگی و فروپشتگی مضاعف منجر شد، هر گز نخواهد توانست کارنامه درخشان و قابل دفاعی را برای کسی فراهم سازد و به قول معروف، از این نمذ، کلامی برای کسی تدارک نخواهد شد.
ذات نایافته از هستی بخش
فیلم کاش فیلمساز جوان ایرانی خود را جهان خود را بوم و بر خود را، هویت و سرزمین و آندیشه و گذشته و امروز و فردای خود را پشندانده، بیاندیشد، بخواند، یاد بگیرد و در نهایت برای مردمش فیلم خوب بسازد. این تنها راه بیرون آمدن از مخمصه بی‌حسی موضعی و مطلق و این درد بی‌دردی است!

که مردم هند به خاطر استعمار، همگی زبان انگلیسی را به خوبی صحبت می‌کنند، کاملا غلط است. البته در روند فیلم، نشان داده می‌شود که دانش‌آموزان فقیر داستان، به خاطر نداشتن آشنایی با این زبان، توسط بچه‌های قشر مرفه، تحقیر می‌شوند ولی آنها با این تحقیر مبارزه می‌کنند و اجازه نمی‌دهند که ندانستن یک زبان، روحیه و مقاومت آنها را بشکند. این نگاه به استعمارگر، تنها متوجه استعمارگر قدیمی و ضعیف، که همان انگلستان است، می‌شود و به هیچ وجه به سمت استعمارگر حال حاضر دنیا یا همان آمریکا نمی‌رود.
این نوع رویکرد مخاطبین را به یاد داستان‌های پاپان‌ناپذیر سینما و تلویزیون کره جنوبی می‌اندازد که مدام در مورد تحقیرهای دوران استعمار ژاپن داستان‌سرایی می‌کنند ولی به هیچ وجه، کسی حق ندارد در مورد تحقیرهایی که از جنگ جهانی دوم به بعد و از جانب قدرت جدید، هر روز، بر سرشان می‌بارد کلمه‌ای بگوید.
با تمام این تفاسیر، این مسئله که میل مردم هند به سمت خودباوری رفته است و در حال حاضر کم است آن سینمای متوهّم نمی‌تواند توقع مردم را برآورده کند، قابل تأمل است؛ مخصوصا که تولید و سرمایه‌گذاران فعلی در بالیوود فیمپده‌اند که باید با توقعات روز پیش بروند و باخو خواهند سرمایه‌گذاری‌های کلان‌شان جواب بدهد، باید به سر ساخت فیلمی بروند که اول از همه خود مردم هند از آن استقبال کنند و



پلی میان دریای مازندران با دریای سیاه واقع شده و از منظر ژئواکونومیکسی و نیز راهبردی دارای اهمیت است. از این رو باز هم به این نتیجه می‌رسیم که تقویت رسانه‌های برون‌مرزی خاص این منطقه می‌تواند در بلندمدت در اقتصاد کشورمان تأثیرگذار باشد. خط لوله پاکو - تفلیس- جبهان که برای انتقال انرژی دریای خزر به اروپا ساخته شد، می‌توانست از ایران عبور کند.

دیپلماسی عمومی در جهان امروز می‌تواند زمینه توافقات اقتصادی بزرگ مانند تجارت ترجیحی با هر سه کشور گرجستان، جمهوری آذربایجان و ارمنستان را فراهم کند که باز هم بخش بزرگی از این تکلیف ملی را صدواسمعی برون‌مرزی به جای دستگاه سیاست خارجی باید به‌عهده بگیرد. کم انگاشتن دیپلماسی عمومی که قلب آن رسانه‌های برون‌مرزی هستند، موجب شده کشورهای این منطقه هر یک با کشوری توافق تجارت ترجیحی امضا کنند غیزاز ایران.

از طرف دیگر کشورهایی مانند عربستان سعودی و قطر در سال‌های اخیر در تاسیس مدارس دینی و ساخت مساجد در مناطق مختلف قفقاز شمالی و جنوبی فعال بوده‌اند که از این منظر باید در بلندمدت در انتظار فتنه‌هایی بود مشابه آنچه در عراق و سوریه انجام دادند. در این خصوص هم باز رسانه‌های برون‌مرزی ایران به تنهایی باید باری را به دوش کشند که بخشی از آن وظیفه سایر دستگاه‌های فرهنگی برون‌مرزی کشور هم بوده است.

در نتیجه اگر بخواهیم از تهدیدهای مطرح شده دور شویم و به منافع بیان شده نزدیک شویم باید از شبکه‌های برون‌مرزی صدواسیم همچون سحر، پرس‌تی‌وی و رادیوهای منطقه‌ای‌مان حمایت کنیم؛ آن هم در شرایطی که رسانه‌های فتنه‌گر انگلیس، عربستان سعودی، آمریکا و اسرائیل هر آنچه در توان دارند، می‌سوزانند و غیرمستقیم برای ایجاد تفرقه میان ایران با ملت‌هایی همچوار هزینه می‌کنند.

زندگی شخصی و خانوادگی این افراد به نوعی می‌خواهند روایتگر آدم‌هایی باشد که خودآگاه یا ناخودآگاه به دامن گروه تروریستی داعش افتادند و وقتی با واقعیت‌ها روبرو شدند از مواضع خود برگشتند. به هر حال مجموعه «خانه امن» شاید تلنگری برای هوشیاری و بیداری در جامعه باشد و البته برخی‌ها هم از پخش چنین سریالی از تلویزیون رسانه ملی بسیار ناراحت می‌شوند و درواقع این افراد همان عوامل وابسته به برخی از دانه درشت‌های مفاسد اقتصادی‌اند که با رانت خواری به عنوان یک ویروس و آفت در کشور تاخت و تاز می‌کنند. مجموعه «خانه امن» می‌خواهد رسوا گر این افراد باشد و به نظر می‌رسد که این مجموعه در ورای قصه‌های نمایشی خود، افشاگر ماجراهایی است که متأسفانه در متن جامعه ما اتفاق می‌افتد و برخی از مسئولان هم دانسته یا ندانسته دراین مسیر قرار گرفته‌اند.

«خانه امن» خانهای به پهناوری ایران اسلامی است که تصویر گر واقعیت‌های امنیتی ماست و علیرغم اینکه بیشتر صحنه‌ها و لوکیشن‌های این مجموعه از پرونده‌های واقعی الهام گرفته شده اما درعین حال مخاطبان، نمایشی اکشن را درقاب تلویزیون می‌بینند.

یکی از ویژگی‌های مثبت سریال «خانه امن» علاوه‌بر پلیسی-امنیتی بودن آن، وجود لوکیشن‌های متعدد و فرامرزی آن در کشورهای ارمنستان ، فرانسه و امارات است. با توجه به اینکه دشمنان انقلاب اسلامی در ارتباط با نفوذی‌های خارجی دست به دسیسه و فتنه افکنی می‌زنند، قصه به این کشورها هم هدایت شده است.

باید منتظر قسمت‌های آینده «خانه امن» بود؛ چون این سریال افشاگر رازهای بسیاری از ناگفته‌ها درباره تلاش‌های مذبحوحانه دشمنان انقلاب برای برهم زدن این امنیت و چگونگی امن ماندن این خانه خواهد بود.

رسول شمالی ورزنده

با نگاهی به نقش شبکه‌های برون‌مرزی در دیپلماسی عمومی منطقه قفقاز

جنگ رسانه‌ای در قریه‌باغ

محمدپا سا نجفی



به‌صورت مشترک با در نظر گرفتن مشترکات همه کشورها با بخش‌های مختلف در ایران است. از منظر دیپلماسی عمومی بهترین اقدام این است که یادآور شویم که ایران با همه ملت‌های منطقه راهبردی قفقاز دوست است و هرگز علیه هیچ‌کدام نبوده و نیست.

یکی دیگر از موضوعات متفاوت درخصوص فرهنگی میان ایران و سرمد آن منطقه بیفرزاید، جامعیتی بیشتری از سرزمین‌های پدري خود

دنبال می‌کنند. علاوه بر اینکه دولت‌های ریاض، دوحه و آنکارا در دو دهه گذشته بسیار سعی کردند تا جای پای محکمی در میان ملت‌های منطقه قفقاز بسازند که یکی از این فعالیت‌ها به اقدامات گسترده رسانه‌های آنها به‌ویژه تلویزیون‌های فراملی بازمی‌گردد.

این در حالی است که جمهوری اسلامی بعد از فروپاشی شوروی، به مردم هر دو سوی درگیری در قریماغ کمک‌های انسان دوستانه ارائه کرد و تنها یکی از موارد آن اسکان دادن به ۷۰ هزار آواره‌ی بود که از جنگ در قفقاز به ایران گریخته بودند. از این گذشته ملت ایران با همه مردم قفقاز

جنوبی و حتی شمالی دارای پیشینه تاریخی و مشترکات فرهنگی بسیار است و از این رو در یک ژئوکالچر و گهواره تمدنی قرار داریم. دقیقا برعکس رژیم صهیونیستی، آمریکا و انگلیس که هیچ سختی با ما و آنها ندارند، اما همواره در امور کشورهای پیرامون ایران مداخله می‌کنند.

یکی از راه‌هایی که می‌تواند بر هم‌آوایی‌های فرهنگی میان ایران و سرمد آن منطقه بیفرزاید، تولید مجموعه‌های تلویزیونی و آثار فرهنگی

قصه دارد مسائل امنیتی سال‌های اخیر را در ایران به نمایش بگذارد، همچنین درادامه روند پخش این سریال با اهداف داعش و فعالیت‌های تروریستی آنها در مرزها و خاک ایران که به صورت تصویری در قاب تلویزیون می‌شنیدن آشنا خواهیم شد.
سریال «خانه امن» شاید در مسیر تولید خود در ژانر امنیتی و سیاسی ، ما را به یاد سریال «گاندو» بیاورد، سریالی که پس از پخش چند قسمت از آن ، با انتقادات تندی از سوی برخی از مسئولان و افزایندها روبرو شد اما خوشبختانه جلوی پخش آن گرفته نشد و تا پایان کار از رسانه ملی پخش شد؛ چون این نوع سریال‌ها اساسا بحث برانگیز و چالشی هستند.

اگرچه هم‌اکنون شاهد پخش چند قسمت ازاین مجموعه ۵۰ قسمتی از شبکه یک سیما هستیم اما از همین ابتدای کار، تصاویر، متن و فیلم نامه داستانی این سریال گیرا و گویاست که به‌ظفر می‌رسد مخاطبان این

افشاگری پرونده‌های واقعی امنیتی در «خانه امن»

مجموعه تلویزیونی «خانه امن» در ژانر پلیسی –امنیتی و براساس بررسی و مطالعه پرونده‌های واقعی تروریستی و مفاسد اقتصادی تولید شده است. این سریال سعی دارد تا با تلاشی رسانه‌ای و گسترده در قاب تلویزیون رسانه ملی پرده از عوامل نفوذی داعش و باندهای مفاسد اقتصادی و پولشویی و همچنین مسائل امنیتی در ایران بردارد. احمد معظمی کارگردان مجموعه «خانه امن» که در کارنامه هنری خود تولید آثار این چنینی را دارد سعی کرده است که دراین سریال ۵۰ قسمتی حضورسربازان گمنام امام زمان (عج) و سایر نیروهای امنیتی کشور را به گونه‌ای ملموس ، شجاعانه و با اقتدار به تصویر بکشد.«خانه امن» مجموعه‌ای است که با واکاوی پرونده‌های واقعی امنیتی،

سینمای هند در دنیا به عنوان سینمایی

رمانتیک و پر از رقص و آواز شناخته می‌شود که همیشه مملو از داستان‌هایی در مورد عشق، فداکاری، برادران یا فرزندان گمشده و... است. این سینما که معمولا نگاه کلاسیک قدیمی سینماگران هندی در آن جریان دارد، هرگز چهره واقعی مردم فقیر هند را نشان نمی‌دهد و در آن پسران کشاورز هم، موهای ششوار کشیده دارند و دختران فقیر، ساری‌های گران‌قیمت و جواهرات به‌روز بر سر و دست خود اوپران کرده‌اند و صد البته که اوضاع نقش‌های اول داستان در مدت بسیار کوتاهی، عالی و در حد مهاراجه‌ها می‌شود!

در اِسن بین فیلم‌های به اصطلاح هنری هم در هند ساخته می‌شود که مانند دیگر کشورهای شرقی، در آنها تنها بدیختی، سیاهی و ناامیدی مردمی که نه گذشته‌ای داشته‌اند و نه آینده‌ای در پیش رو، به تصویر کشیده می‌شود که شب البته این دسته فیلم‌ها هرگز در هند مورد توجه مردم عام قرار نمی‌گیرند و حتی اگر با عناوینی مانند «میلیون رانغنشین» هم ساخته شوند و ده‌ها جایزه بین‌المللی هم بگیرند، باز هم برای مردم هند که تقریبا یک‌پنجم جمعیت کره زمین را تشکیل می‌دهند، خوشایند نیستند و از جانب آنها پس می‌خورند.

با توجه به تغییر سلیقه مخاطبین و البته که جهت‌مند شدن اهداف سازندگان، حدود ۱۰ تا ۱۵ سالی می‌شود که موج جدیدی در سینمای هند به‌وجود آمده که در آن، نه مانند آثار کلاسیک تصویرهای رویایی برای قشر متوسط وجود دارد و نه سایر فیلم‌های شبه هنری، فقر مردم هند به بدترین و مخوف‌ترین شکل، به تصویر کشیده می‌شود. در این فیلم‌ها مخاطب، تصویری از مردم هند را می‌بیند که در عین فقر، زندگی شرافتمندانه‌ای دارند و برای رسیدن به آرزوهای خود شبانه‌روز، صرف نظر از اینکه چقدر

طول بکشد، تلاش می‌کنند.

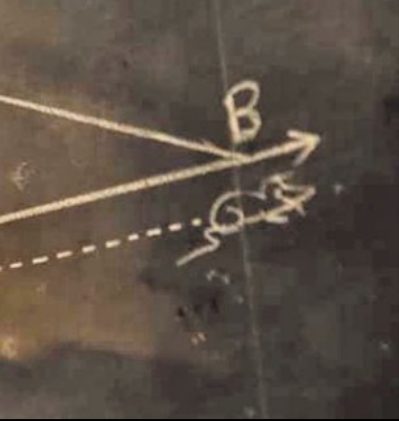
فیلم سسی نابغه، داستان زندگی آندد کومار را نشان می‌دهد که به عنوان دانشجویی نمونه و برنده مدال‌های مختلف علمی، به خاطر فقر شدید نمی‌تواند برای ادامه تحصیل به انگلستان و دانشگاه کمبریج که از طرف آن بورسیه تحصیلی شده، برود.

بعد از این شکست، آندد به قدری سرشکسته و افسرده می‌شود که به سمت اغذیه‌فروشی می‌رود و تحصیل را به کلی رها می‌کند ولی یک روز که همکلاسی قدیمی‌اش را می‌بیند، از او درخواست می‌شود که برای تدریس به بچه‌های ثروتمندان به آموزشگاه کتکور دوستش برود و آنجا مشغول به کار شود.

بعد از مدتی آندد، در شغل جدیدش جا می‌افتد و وضعیت مالی‌اش خوب می‌شود و دیگر مجبور نیست با مشکلات قدیمی‌اش دست و پنجه نرم کند ولی فکر اینکه نتوانسته این چرخه ظالمانه را تغییر بدهد و او هم به خدمت افراد ثروتمند و بی‌درد جامعه در آمده است، باعث می‌شود تا آندد، در یک حرکت انقلابی، حقوق عالی و زندگی راحت را رها کند و آموزشگاهی برای فقیرترین دانش‌آموزان در در عین حال بسیار بااستعداد هستند، بزند و در راه به نتیجه رساندن تلاش‌های این ۳۰ دانش‌آموز، آندد تا

به بهانه فیلم «۳۰ نابغه»

بالوود و موج نو در فیلم‌سازی



پای مرگ و ترور هم پیش می‌روند ولی از هدفش دست نمی‌کشد...

داستانی واقعی از هند واقعی

در فیلم سی نابغه، مخاطب همان ابتدای راه می‌فهمد که قرار نیست با کلیشه‌های قدیمی و ظاهرهای غلام‌بیز روبه‌رو شود. بازیگران اصلی و فرعی این فیلم، با گرمی کملا شبیه چهره مردم عادی و طبقه فقیر هند دیده می‌شوند، برای مثال لب‌های همیشه کهنه و رنگ و رو رفته است و خیری از پیرهن‌های مارکار برای پسران بنز سوار و ساری‌های رنگارنگ برای دختران فقیری که با آن دلبری می‌کنند، نیست.

در «۳۰ نابغه»، مخاطب می‌بیند که هوای محیطی است که آندد در آن درس می‌خواند و در آینده در آن درس می‌دهد، به قدری گرم است

که همیشه بازیگرانش در آن عرق کرده‌اند و هیچ وسیله قوی گرمایشی برای قشر فقیر هند به غیر از پنکه و بادبزن‌های دستی وجود ندارد. شرایط زندگی و مشکلات مردم عادی هم به خوبی در این فیلم دیده می‌شود، مثلا با اینکه فیلم در فاصله بین اواسط دهه ۹۰ میلادی تا ۲۰۰۲ را به تصویر می‌کشد اما مردم فقیر هند، معمولی دارند و خانواده آندد کومار، حتی تلفن هم ندارند و برق تازه و در حد یک لامپ، به خانه آنها راه یافته است.

نشان دادن تمام این کمبودها و بعد از آن، مشکلات دانش‌آموزانی که از نواحی بسیار فقیرتر به کلاس آندد برای ثبت‌نام می‌آیند، همه در کلمات حفظ عزت فقر و در راستای نشان دادن تلاش‌ها

قلب و زبانم هندی است،

انگلیسی حرف نمی‌زنم!

رایج هندی، مخاطب می‌بیند که در قشر فقیرتر رو به پایین و فقیر هند، به هیچ وجه از کلمات انگلیسی استفاده نمی‌شود و این تصور غلط

فروش را تضمین کنند.

مافیای آموزشی

خطرناک‌تر از باندهای مواد مخدر
در فیلم «۳۰ نابغه»، مخاطب می‌بیند که عده‌ای از سرمایه‌داران در هند که از راه ایجاد مافیای آموزشی و زدن کلاس‌های خاص برای دانش‌آموزان متمول، باعث شده‌اند، کتکور سدی یک زبان، روحیه و مقاومت آنها را بشکند. این نوع جهت‌گیری منفی نسبت به مسئله زبان کشوریی که زمانی هند را مستعمره خود کرده بود و صحنه‌های سوختن برگه پذیرش دانشگاه کمبریج، بسیار قابل تأمل است.

با توجه به اینکه در حال حاضر، سینمای بالیوود مستقیما تحت نظر سرمایه‌گذاران اسرائیلی و صهیونیست‌ها اداره می‌شود، این نوع نگاه به استعمارگر، تنها متوجه استعمارگر قدیمی و ضعیف، که همان انگلستان است، می‌شود و به هیچ وجه به سمت استعمارگر حال حاضر دنیا یا همان آمریکا نمی‌رود.

این نوع رویکرد مخاطبین را به یاد داستان‌های پاپان‌ناپذیر سینما و تلویزیون کره جنوبی می‌اندازد که مدام در مورد تحقیرهای دوران استعمار ژاپن داستان‌سرایی می‌کنند ولی به هیچ وجه، کسی حق ندارد در مورد تحقیرهایی که از جنگ جهانی دوم به بعد و از جانب قدرت جدید، هر روز، بر سرشان می‌بارد کلمه‌ای بگوید.
با تمام این تفاسیر، این مسئله که میل مردم هند به سمت خودباوری رفته است و در حال حاضر کم است آن سینمای متوهّم نمی‌تواند توقع مردم را برآورده کند، قابل تأمل است؛ مخصوصا که تولید و سرمایه‌گذاران فعلی در بالیوود فیمپده‌اند که باید با توقعات روز پیش بروند و باخو خواهند سرمایه‌گذاری‌های کلان‌شان جواب بدهد، باید به سر ساخت فیلمی بروند که اول از همه خود مردم هند از آن استقبال کنند و

فاطمه قاسم آبادی